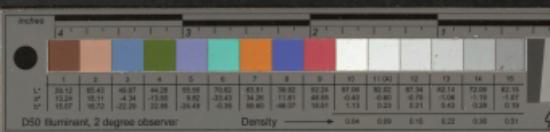


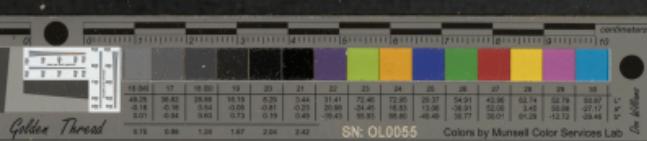
کرد که در شترشنبی در خنی بود جون چرت مذکور دران درخت صنو
 ضعیف بیضه هماده بود روزی پسی دران جا رسید و تی خود
 باز نهاده درخت خاریدن کرفت و از آسیب زور آن بیضه از دور
 بیضه دفعه دیگر از غایبت اخطراب بی پرید و خود را بران
 شاخ میزد و میکارت بلکن لپشه با پبل به کند صوہ با خود کفت کشکن
 فوی را بگزد و جلد دفعه باید کرد صوہ را دوستی بود که او را منع
 دراز کنک کفته بی بر او رفت و قله خود باز نمود و گفت کسی
 بمرن نهدی کرد و است حلوبکن و نزیری ب باز و انتقام من از رو
 بخواه که دوستان بعیت بلکار آیند مرغ کفت هم سیخ کار
 لذت تنهای راست باید مراد دوستی است زنجور بخایت دلنا با او
 مسخوت بکنیم بسی همها میش زنجور رفته و احوال را ظاهر نمودند
 زنجور جون این فصل شنید ^{که در کار} ترسید و گفت که دست است
 بلکه در کار دوستان کربسته ام ^{که در کار} مراد دوستی است سرداران



روز و ریوانه کرد بید خاکم سخن باز رکان را با ورگرد و جام را برآورد طلبی
 چون این حکایت تمام کرد محبته را کفت عالی برخیز جسته برخاست
 و عزم رفتن منود در حال خروش آواز کرد و صبح خا هرشد رفتن^۱
 موتوت کرد بد حکایت تی دودم بک غوک رز بور در من کپیل^۲
کشنه بو دند چون آقاب در میرب رفت و اه ناب ظاهر شد محبته
 بر طوبی رفت و رخت خواست طاعی کفت که ای که با نوش داشتا
 و پنج خرمکن در کار تو ایسته سی خواه کرد و ترا بمحرب توان اهم رساید
 محبته کفت که ای سبز روشن هر چند من و نو بک مل شده کوشش
 چند سکنم بکین همچو کار بر نمی آید مدام کجت من پرا آنچین کس
 شده طوبی کفت که ای خاتون من منبه ای کو و فنی غوکی و
 از بوری و مرغی کیکش شده بودند و بسبی را که همیش ترین جا نور
 سه راز با در آور دند جگونه و بجهون سه که راز من و نو کاری
 بر نمی آید محبته پرسید که حکایت آن چکنیست طوبی کفتن آغاز

van quiche

لر کاره زن



شد و در بیت نبر سیاه کوش مکان شیر کفت بنابر اینکه جای
 خوب بود بسیار پسند بود و آنجا مسکن گزند بوزیر کفت وی سپس
 کوشش ارجایی شیرست تراچ قدر است که بحکم دود در جنایت
 کرد وی سیاه کوش جواب داد که این جایی از زیراث پدر باشد
 ام تراچ بفرست بوزرد خاموشش را نهاده سیاه کوش بسیاه
 کاشش کفت که ارجای ماندن مصلحت هفت رنگ را که با شیر مردابی کرده
 بخون خود گوشتند بنست ترکفت ای ماده هر کاه شیر خواهد آمد
 و ز خیل او و را از اینجا و فتح خواهم خورد القصه بعد خیر روز خیر
 شیر در سیده بوزرنجه است غافل کرد و احوالی سیاه کوش تمام با
 شیر اهلها بر کرد و لکفت بلکه شیر خوش شده بود می سیاه کوش جواب
 داده است که ارجای روز مراث پدر باشد ام شیر کفت ای بوزر
 ام سیاه کوش هفت رنگ سیاه کوشش راچ قدر است که ارجای من هشت
 معمول می شود که کسی جانور روز من مویی تر خواهد بود بوزرد کفت که



کرد مارچنده روز را مقلا کرد سپس از پادشاه برآید و راه خود پیش رفت
 طویل پیون این حکایت نام کرد با خبسته کفت جالا برد و در مکن خبسته
 خواست که بر دود و آن رشنا جانواران صبح را دراز نمودند هدایت
 ظاهر شد رهنخ بخته مهوقت کرد بدی حکایت چادر و هم شنید
بک سیاه کوشتن **چادر کرفت** چون آن قاب نیزب رفت و ماه
 نایان کرد می خبسته که ماین سپس طویل رفت و کفت که هر چه می زن
 تو بی آیم برای رخصت به جهت شنبن حکایات لازم قصه میگویند
 طویل کفت که زراز نیجعت من همچوی میزد خواه شد بلکه خاید
 خواره می بافت امشب زود برو و با معنو خود علاقافت کن
 و اگر کسی دشمن نمود را بجا برد همچوی سیاه کوشن جلد آغاز کنی
 خبسته پرسید که حکایت سیاه کوشن بکریست طویل کفت که
 که در ببابای شیری سیاند بوزنی همچا همچوی او بلو و از غافا
 شیر جای برای شیر رفت و پیزند را جای خود سپرید و در آن

شروع



شرمنده و عذر تغییرات کرد چون طولی این حکایت زن لشکری گام
 کرد خجسته را گفت که ای کد بانو تو جلد زبر میش محبوب خود بر و میبا داک
 شوی تو بر سد و از معنوی خود شرمنده شوی همانکه امیر زاده از زن
 لشکری شرمنده شد خجسته خواست و فهد رفتن کرد چنان
 خود س آواز کرد و صبح خاکره شد رعن خجسته میخواست کرد
 حکایت پنج رازگر و بیخاکر و خباد و زاره که جهت عورت چوی
 قصه کرد اه بوقت چون آقاب در مغرب رفت و ماه از شرق
 برآمد خجسته بطلب رخت بر طولی رفت و گفت امث و سوزری
 که پیش محبوب خود روم طولی گفت ای کد بانو ترا هر شب رخت
 سیدهم چرا نرفت میکنی می نرسم که ناکاه شوی تو بر سد و احوال چوی
 آن قصه چهار شخص شود خجسته پرسید که حکایت آن چهار شخص کن
 سه طولی گفت و فتنی بک زد کرو بک بخار و بک خباد و رآ
 با هم سفر کردند شیبی در صحرائی مقام نمودند و با خود گفته که ای

Color	1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11 (A)	12	13	14	15
L*	33.33	65.43	65.33	-73.80	16.98	73.55	34.57	34.82	46.46	40.27	22.50	32.54	22.50	32.50	0.00
a*	13.24	16.11	16.34	-24.88	16.82	53.43	34.29	18.52	-4.46	10.08	-0.75	0.06	-1.10	-0.37	0.00
b*	19.07	18.78	22.29	-24.48	-0.35	59.60	-65.07	18.51	0.23	0.21	0.21	0.43	0.28	0.19	0.00

D50 Illuminant, 2 degree observer

Density → 0.04 0.08 0.11 0.22 0.36 0.51

بود و خافت دمچانی نمود آن هر دو مطیخ را از چاه برآورد و باها
 کفت که مهمنان بجانه ماءده اند شما هر دو لباس کنیزکان پوشیده
 همام سپش آنها پر برد و خدت او کنید بعد از آن شمارا از آن خواهیم
 بگرد هر دو مطیخ لباس دبارج پوشیدند و طعام سپش امیرزاده بزرگ
 و از غنوبت چاه و خدای به موای سر درین هر دو مطیخ رنجته و قدر
 بودند و رنگ روی آنها نسبت و تبدیل شده بود امیرزاده از نکری
 پرسید که این کنیزکان چه کناده کرده اند که موای سر اینان تراشیده
 منکری گفت که اینها نقبر عظیم کرد و از اینان بپرسید جون نیکر
 بگریست بنخت و این این نیز امیرزاده راشناختند و بداری
 آغاز نهادند و برازی امیرزاده رفتند و بعثت ربارسای
 آن زن کو رهی و از نزد زن زریسی بوده آواز کرد که ای امیرزاده
 هنن آن زخم که تو را جاد و کریب استشنه و مردمان را برازی امتحان و
 آذمهون فرستاده بی و برخوره من خذیری الحال دیدی چکوشه ام ام

کشند و بوز



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از جنس صین شاد صفت پیدا کنده آشمان وزین گیفته و چنین
این سنت کرد اسنان فصه ناد حکایات حضرت خوشی رحمه الله علیہ که در طبله
نامه بعبارت سخت و دفین نوشته بودند آنرا برای مفضل و میانی و از هشت
سدهم شدن یا هر مردمان محمد خاوری اصلاح اللدحث نامه در بعبارت سیمین
آسان کوششی بر عبارت خطوط باشد و روز مرد جواب و سوال کردند این
را لاین باشد نوشته است کی از اسنان مسطور این سنت فصه اول در
پنجم بشیون و عاشق شدن خجسته کی از دولت مندان بیشین که
کار محمد سلطان نام داشت بسیار مال و منابع و ب اشترک عساکر و فوج و سه
هزار را ب دیگر هزار و پنج صد زنجیر فیل و نهمده فشار شتر با بردا

کاراد

کاراد

